

زندگانی سیاسی امام هشتم(ع)



شهید مسلم لک زایی در سی و یکم شهریور 1364 در شهرستان زابل در خانواده ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شهید حسینی گذراند و راهنمایی را در مدرسه شهید باهنر به پایان برد.

آن گاه با توجه به علایق شدید به معارف دینی وارد حوزه علمیه امام صادق علیه السلام (مرحوم شریفی) زابل شد و به مدت شش سال به کسب معارف اسلامی پرداخت. در سال 1384 با اتمام سطوح مقدماتی جهت ادامه تحصیل در سطوح عالی رهسپار حوزه علمیه قم گردید تا در جوار بارگاه حضرت معصومه به تکمیل معارف اهل بیت عصمت و طهارت بپردازد. این شهید بزرگوار، برای عمق بخشیدن به فعالیت های علمی خود قصد داشت تحصیلات خود را در دوره های تخصصی دنبال کند که ناجوانمردانه در فاجعه دلخراش تاسوکی، در محور زاهدان به زابل، در آستانه سال نو که تصمیم داشت چون سایر شهدای این فاجعه، زانو به زانوی پدر و مادر و برادر و خواهر، پای سفره هفت سین بنشیند، توسط عده ای تروریست کوردل و جاهل در بیست و پنجم اسفند 1384 شربت شهادت نوشید و به دیدار معبود شتافت. گفتنی است این نوشته به طور کامل، همراه ضمائیم در کتابی با عنوان «مسافر ملکوت» چاپ و منتشر می شود. آنچه در پی می آید گزیده ای از مقاله این شهید سعید است.

زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام

مقدمه

در اینجا می‌خواهیم درباره زندگی سیاسی و رخداد های مهمی که در دوران امام رضا علیه السلام برای ایشان اتفاق افتاد و موضع گیری های ایشان بحثی داشته باشیم. برای این منظور در ابتدا ضروری است به برخی از مسائل پرداخته شود:

سیاست چیست؟

دارای چه ابعادی است؟

بر چند قسم است؟

موضوع علم سیاست چیست؟

اصول علم سیاست چیست؟

سیاست بر چه محوری می‌چرخد؟

در مرحله اول باید دانست منشأ علم سیاست از کجاست و این علم چگونه به وجود آمد؟ همچنین بررسی کرد که آیا ائمه سیاست مدار بوده و زندگی سیاسی داشته اند که ما می‌خواهیم از آن بحث کنیم یا خیر؟ در ادامه برآنیم به توضیح درباره پرسش های مطرح شده بپردازیم.

مفهوم سیاست

سیاست به طور کلی عبارت است از چگونگی اداره کشور ها و ملل. البته این، یک تعریف کلی از سیاست است و در کتب متفاوت، سیاست را به اشکال مختلفی تعریف کرده اند ممکن است برخی امور شخصی مردم از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، ازدواج و ... را نیز داخل در آن بدانند؛ زیرا اینها خودشان به نوعی اداره کردن هستند. در این زمینه‌ی از اندیشمندان تعریفی که از سیاست کرده است که چنین است: «سیاست یعنی اداره امور روزانه مردم.»

به هر حال از سیاست تعاریف زیادی شده است و این آشفتگی در تعریف سیاست تازگی ندارد و تنها در این مورد خاصی هم نیست، بلکه هر چیزی که میان مفهوم وضعی و حقیقت خارجی خودش قرار بگیرد با چنین گستردگی و آشفتگی روبه رو خواهد بود؛ زیرا اشیای خارجی، حدود ویژه ای به اندازه وسعت وجودشان و مفاهیم وضعی محدودده ای به اندازه وضعی که واضع آن مفهوم قرار داده دارند.

برای مثال انسان مفهوم ویژه ای به اندازه وسعت خارجی اش دارد؛ اما سیاست، اقتصاد و اجتماع در تعریفشان آشفتگی وجود دارد؛ چون مفاهیم وضعی نیستند که محدود به وسعت وضعشان باشند و حقایق خارجی هم نیستند. پس افراد خارجی شان هم دقیقاً معلوم نیست تا محدوده شان بیان شود. ابعاد سیاست هم مانند خودش دارای وضوح و روشنی دقیقی نیست.

اقسام سیاست

سیاست در عرصه داخلی یا سیاست داخلی.

سیاست در عرصه خارجی یا سیاست خارجی .

هریک از این دو قسم نیز به قسم مجزا تقسیم می‌شوند:

سیاست داخلی: الف، برقراری نظم و تسلط بر امور جامعه؛ و ب، جلوگیری از ورود سیاست های اجنبی به داخل کشور.

سیاست خارجی: الف، تأثیر در ملل دیگر به منظور مشارکت در برقراری نظم و جلوگیری از ظلم به آن ها؛ زیرا انسانیت یک وحدت واحد است و انسان از این جهت که انسان است خدمت او بر انسان دیگر واجب است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر انسانی برادر دینی یا نظیر تو در آفرینش است.»

پس همه انسان ها با هم برابرند و یک انسان وظیفه دارد به همنوعانش در برقراری نظم و جلوگیری از ظلم در ملل دیگر مشارکت داشته باشد و این همان سیاست خارجی است.

ب، کوشش در جلوگیری از تأثیر ملل و دولت‌های دیگر در کشور اسلامی. چون اگر دولت مرکزی در جلوگیری از اثر گذاشتن در کشور دخالت نکند حکومت‌های خارجی به انواع مختلفی در کشور اثر می‌گذارند.

سیاست چهار موضوع اصلی دارد که همان اصول سیاستند. می‌توان این اصول را به 4 قسم تقسیم کرد:

1. شامل: الف، دیدگاه سیاسی و ب، افکار سیاسی می‌باشد.

2. تأسیسات سیاسی که شامل: مؤسسات سیاسی معاصر با دولت مثل روزنامه‌ها، مؤسسات قانون گذاری مثل مجلس و قانون اساسی و مؤسسات اجرایی مثل دولت است.

3. اموری که در سیاست نسبت اول را دارند؛ بدین جهت که شروع سیاست از آن ها بوده است که شامل: الف، آزادی عمومی؛ ب، گروه ها و جمعیت ها؛ ج، احزاب سیاسی و د، مشارکت افراد در اداره جات یا دولت.

4. روابط بین الملل که شامل: الف، سیاست بین المللی؛ ب، سازمانها و اداره جات بین المللی و ج، قانون بین المللی.

از این بیانات روشن می‌شود که تعریف سیاست به علم دولت داری به هیچ وجه کامل نیست اگر چه دولت داری یکی از مهمترین شاخه های آن است.

سیاست حول چه محوری می‌چرخد؟

در تعریف سیاست آمده است که سیاست اعمال قدرت است. در این صورت محور علم سیاست را می‌توان سه مطلب اساسی دانست:

الف. چه سیاستی باید جامعه را فراگیرد تا افراد رفاه بیشتری داشته باشند.

ب. دولت جهت اجرای سیاست چه وسایلی را به کار می‌گیرد.

ج. چه تأثیری از در اختیار گرفتن این سیاست و این وسیله ها می‌توان بر جای گذاشت.

بنابراین محورهای اساسی علم سیاست چنین می‌شود: اتخاذ قرار، چگونگی اجرا و نتایج آن، که هر کدام از این اقسام صورتهای مختلفی دارد که مجالی برای ذکر آن نیست لذا یک سیاستمدار باید

بحث کند که قرار شایسته چیست، اجرای آن چگونه است و اثری که از اجرای آن دنبال می‌کند چیست؟

منشأ علم سیاست

سیاست بر خاسته از متن اسلام است. در چگونگی آن بیان می‌کنیم که اسلام دینی است کامل و شایسته و بیانگر تمامی احکامی که بشر انجام می‌دهد و به آن نیاز دارد؛ خواه این احکام فعل اعضا و

جوارح و یا امیال باطنی باشد. بنابر این هر فعلی که از انسان سر می‌زند از یکی از احکام پنج گانه وجوب، استحباب، حرمت، مکروه و اباحه خارج نیست و حتی می‌بینیم که از اندیشه های بد به

عنوان تحریم و گناهت نهی شده و به اندیشه های خوب به عنوان وجوب و استحباب امر شده است. در روایتی امام صادق (ع) فرموده است: چیزی نیست مگر آن که در کتاب و سنت آمده باشد.

علاوه بر این، آیه ها و روایات و آیاتی خاص هم در باب سیاست داریم که از آن جمله است روایت امام رضا علیه‌السلام که فرمودند «عالم باسیاسه» یعنی امام باید عالم به سیاست باشد. در جایی

دیگر آمده است: «و ساسة العباد» یعنی ائمه سیاستمداران مردمند

آیا ائمه سیاستمدار بوده اند؟

در پاسخ باید گفت ائمه سیاستمدار بوده اند و امام رضا (ع) که خود از ائمه معصوم است، سیاست را یکی از شرایط امام و امامت می‌داند. ائمه ما هیچ گاه از سیاست کناره گیری نکرده و همواره دین

را همراه سیاست داشته اند. در برخی بیاناتشان آمده است که هر کوششی در جهت جدایی دین از سیاست، مانند کوشش کردن برای جدایی عبادت از متن اسلام است.

ما تا به حال در مورد سیاست سخن گفتیم ولی هیچ گاه از روش فراگیری آن صحبتی به میان نیاوردیم ولی نیکوست بدانید که شناخت سیاست ممکن نیست مگر پس از شناخت حداقل شش

مطلب: دین، اقتصاد، جامعه، حقوق، روانشناسی، تاریخ.

فراگیری سیاست بدون شناخت این علوم به نحو احسن ممکن نیست؛ زیرا دین در ترکیب امت ها وجود دارد و نمی‌توان از آن جدایش کرد و یک سیاستمدار هم باید در کارها و تصمیم های خودش،

جنبه های دینی و مذهبی را در کشورش در نظر گرفته و با ملاحظه اوضاع و شرایط کلی حاکم بر جامعه تصمیم خویش را اتخاذ کند و الا نمی‌تواند کشور را اداره کند.

بحث ما پیرامون علم سیاست تمام شد. حال باید ببینیم دیدگاه سیاسی امام رضا (ع) چگونه بوده و ایشان چه مقدار در سیاست روز دخالت داشته اند. نیز باید دید مسائل مهمی که در زمان امام رضا

(ع) با انگیزه سیاسی انجام شده و امام هم در آن نقش آفرینی داشته کدام است.

اوضاع خلافت در زمان امام رضا (ع)

امام رضا (ع) در عصر امامت خویش با چند خلیفه عباسی معاصر بوده اند که تنها در زمان زمامداری مأمون شرایطی پدید آمد که امام را به موضعگیری وا داشت.

ده سال از امامت امام رضا (ع) با دوران خلافت هارون پدر مامون مقارن بود. هارون در سال 175 هجری قمری، فرزندش، امین را که 5 سال داشت به جانشینی خودش معرفی کرد و 7 سال بعد با

معرفی مأمون به جانشینی امین در تثبیت حکومت عباسی کوشید. پس از این واقعه در سال 193 هارون در طوس در گذشت و پس از این اندک زمانی امین و مأمون با یکدیگر بر سر خلافت تراز

کردند و اختلافشان به قدری بالا گرفت که امین در اوایل سال 195 برادرش مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد.

در نهایت دو برادر با لشکرکشی علیه‌یکدیگر در ری با هم درگیر شدند که در نتیجه آن لشکر امین شکست خورد و امین نیز در حادثه حمله چند مرد مسلح از پای در آمد و در نهایت مأمون حاکم شد.

مسأله ولایت عهدی

یکی از مهمترین اتفاقاتی که برای امام رضا علیه السلام رخ داد، مسأله ولایتعهدی ایشان بود که شامل مسائل زیر است که باید مورد بررسی قرار گیرد: «چرا مأمون امام رضا علیه السلام را دعوت کرد؟ واکنش امام رضا علیه السلام در برابر دعوت مأمون، وداع امام با قبر پیغمبر، خط سیر امام، سخنان امام در نیشابور، ورود امام رضا علیه السلام به مرو و طرح مسأله ولایتعهدی ایشان از طرف مأمون، اهداف مأمون از مسأله ولایتعهدی و شروط امام برای پذیرش ولایتعهدی.»

چرایی دعوت

اوضاع خلافت در زمان امام رضا (ع) به اختصار گذشت. در این مدت امام رضا (علیه السلام) ساکت ننشسته و تا آنجا که قدرت و امکان داشت در بیداری مردم و توجه دادن آنان به اصول و مسائل تلاش های زیادی به انجام رساند. بنابراین امام نقشی مستقیم و مؤثر در بیداری مردم داشت که این خود باعث می شد مأمون با امام به مخالفت بپردازد. ولی از آنجا که: اولاً می دانست دستگاه حاکمه از وجود یک رکن مهم علمی و معنوی که بتواند پشتوانه حل مشکلات مختلف باشد خالی است و این کمبود با وجود علمای موجود در دستگاه خلافت عباسیان تأمین نمی شد.

ثانیاً به این نکته پی برده بود که جامعه اسلامی مخصوصاً گروه کثیری از مردم آگاه و طرفداران آل علی توجه خاصی به علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، دارند و زمینه مساعدی از نظر معنوی در دلهای مردم نسبت به علویین وجود دارد. در نتیجه درصدد برآمد تا از این فرصت برای تثبیت حکومت بهره گیرد. همچنین می خواست ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی امام رضا علیه السلام بتواند کارهای او را تحت نظارت قرار داده و محبوبیت و مقبولیت قابل ملاحظه ای در میان عده کثیری از مردم که امام رضا علیه السلام را دوست می داشتند به دست آورد و مخصوصاً چنین احترامی در جلب علاقه شیعیان که تنها امام علیه السلام را شایسته مقام رهبری مسلمین می دانستند و عباسیان را غاصب خلافت و حکومت می دانستند بسیار مؤثر بود.

به هر حال وضع سیاسی و اجتماعی آن روز طوری بود که تغییر کلی را در سطح دستگاه خلافت از نظر کیفیت برخورد با جناح های مخالف و ایجاد امواج جدیدی در افکار عامه ایجاد می کرد. واکنش امام رضا علیه السلام در برابر دعوت مأمون مأمون با در نظر گرفتن اوضاع مملکت و پس از مشورت با وزیرش، فضل ابن سهل، امام را به پایتخت دعوت کرد. گرچه ایشان از رفتن امتناع ورزید ولی مأمون پی گیر بود و به ارسال دعوت نامه هایی پیاپی به امام ادامه داد و دست بردار نبود. او در نهایت به امام نوشت:

جدت علی ابن ابی طالب در شورا شرکت کرد و عمر که خلیفه ای وقت بود گفت ظرف سه روز باید اهل شورا تصمیم بگیرند و اگر بعضی از آنها تصمیم نگرفتند و یا از تصمیم اکثریت تمرد کردند ابو طلحه ای انصاری مأمور است گردنشان را بزند. با این کار مأمون می خواست بگوید الان تو در وضعی هستی که جدت بود و من در وضعی هستم که عمر بود. پس، از جدت پیروی کن. پس از این همه تهدیدهای مکرر و پیاپی امام رضا علیه السلام، پذیرفت تا به مرو سفر کند آنچه که می توان درباره این سفر گفت این است که این سفر یک تبعید ناخواسته بود و بسیاری هم از این سفر به عنوان تبعید یاد کرده اند. سرانجام امام رضا علیه السلام پس از تهدید های فراوان و مکرر، آماده رفتن شد.

وداع با قبر پیغمبر

محول سیستانی که از نزدیک شاهد این ماجرا بود چنین می نگارد: هنگامی که فرستاده مأمون وارد مدینه شد من نیز در مدینه بودم امام، علیه السلام، برای وداع با پیامبر، صلی الله و علیه و آله و سلم، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که با صدای بلند گریه می کرد چند نوبت با پیغمبر و مرقد پاک او خداحافظی کرد. جلو رفتم و به امام سلام عرض کردم. پاسخ سلام من را داد. آن گاه امام را به خاطر سفری که در پیش داشت تهنیت گفتم؛ ولی آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار که من از جوار جدم خارج شده و در غربت از دنیا خواهم رفت.

در ادامه ابراز ناراضی از سفر، امام هنگام بیرون رفتن از مدینه تمام اقوام و بستگان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود بر من گریه کنید زیرا دیگر به مدینه بر نخواهم گشت. امام در طول راه از حجاز به بصره رفت. تا بصره در هر شهری که می رفت به مناسبتی با مردم مذاکره می کرد. در ادامه از شهرهای خرمشهر، اهواز، اراک، ری، نیشابور و مرو عبور کرد.

سخنان امام در نیشابور

در مسیر حرکت امام سخنانی برای مردم ایراد فرمود که از مهم ترین آنها می توان از سخنرانی ایشان در نیشابور یاد کرد. گفته می شود نیشابور در آن زمان مرکزیت علمی خاصی داشت و تقاضای شدیدی از طرف مردم و دانشمندان و عالمان نیشابور برای امام مطرح شد. امام در آنجا حدیث سلسله الذهب را، که به حدیث اخلاص و توحید هم مشهور است، برای مردم نقل فرمود: کلمه لا اله الا الله حصار من است پس هر کس گواهی به آن بدهد داخل حصار من شده و کسی که داخل در حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود. پس از بیان این حدیث صد ها قلم از قلمدانهای طلای مرصع برای نوشتن آن بیرون آمد.

ورود به مرو و طرح مسأله ولایتعهدی

در دهم شوال 201 هجری امام به مرو وارد شد و از چند فرسخی شهر مرو مورد استقبال مأمون، فضل بن سهل و جمع کثیری از بزرگان آل عباس و علویان قرار گرفت. ایام به تندی می گذشت و عبدالله مأمون خود را میزبانی مخلص وانمود می کرد. این حضور امام در مرو و پذیرایی مأمون از او و اجازهافتن مردم برای ملاقات آن حضرت برایشان غیر منتظره بود و آنان را به کنجکاوی بیشتر وا می داشت. تا این که سر انجام مأمون نخستین گام را برداشت. مأمون به حضور امام رضا، علیه السلام، آمد و با قیافه ای جدی و حق به جانب ابتدا چند سوال علمی را مطرح کرد و با ایشان مشغول گفتگو شده هنگامی که مجلس را آماده دید رو به امام، علیه السلام، کرد و گفت:

در فرزندان عباس و علی، علیه السلام، دقت نمودم، و بدون مطالعه این سخن را نمی گویم، فضل و برتری دانش و تقوای تو ای فرزند رسول خدا از همه بیشتر است و هیچ کس را من امروز سزاوارتر از تو برای ریاست تامه و خلافت و حکومت بر امت اسلام ندیدم. امروز برای من شکی باقی نمانده که از همه سزاوارتر و لایق تر شما هستید. مأمون اصرار و تقاضای خودش را دوباره بیان کرد: پسر عمو! می خواهم از خلافت کنار روم و آن را در مسیر حقیقی اش قرار دهم. من خود اولین فردی هستم که با تو بیعت می کنم. و همچنان امام علیه السلام، امتناع نموده فرمود: اگر خلافت را خدا برای تو مقدر فرموده جایز نیست به دیگری ببخشی. مأمون هم در مقابل اصرار می کرد ولی هرچه بیشتر اصرار می کرد کمتر نتیجه می گرفت و سر انجام وقتی دید امام از پذیرفتن این پیشنهاد سر پیچی می کند مقصود اصلی خود را به زبان آورد و گفت:

ای فرزند رسول خدا، حال که خلافت را نمی‌پذیری باید ولایتعهدی را قبول نمایی تا پس از من خلافت برای شما خالص گردد. امام گفت: به خدا قسم از زمانی که خدا مرا خلق نموده دروغ نگفته‌ام و در دنیا برای دنیا زاهد شده‌ام. از قصد تو اطلاع دارم. مأمون گفت: قصد من چیست؟

و امام پس از گرفتن امان از مأمون بیان کرد: تو می‌خواهی مردم را نسبت به من بدبین کنی. می‌خواهی مردم بگویند علی ابن موسی الرضا در دنیا زاهد نبود، بلکه دستش به دنیا نمی‌رسید. آیا نمی‌بینید چگونه ولایتعهدی را به طمع رسیدن به خلافت قبول کرد. مأمون عصبانی شد و گفت: طوری با من صحبت می‌کنی که ناراحت می‌شوم. گویا از قدرت و سطوت من در امانی. به خدا قسم اگر ولی عهدی را قبول نکنی مجبورت می‌کنم والا گردنت را می‌زنم: «و الا ضربت عنقک.» امام متوجه شد مأمون از قصدش هرگز دست بر نمی‌دارد و ناچار باید ولایتعهدی را بپذیرد. اما این تمام ماجرا نبود، بلکه امام ولایتعهدی را پذیرفت ولی همراه با شروطی که بعداً بیان می‌شود.

اهداف مأمون از مسأله ولایتعهدی

از اصرار زیاد مأمون برای تحمیل مسأله ولایتعهدی بر امام رضا، علیه السلام، روشن می‌شود که اهداف مهمی را از این کار دنبال می‌کرده است. قرائن و منابعی تاریخی که می‌توان اشاره کرد چنین است:

الف. کاستن از تضاد علویان و عباسیان.

ب. فرو نشاندن نهضت‌ها.

ج. نظارت بر امام و محدود ساختن ایشان.

د. مخدوش ساختن قداست معنوی امام.

ه. مشروع جلوه دادن خلافت.

ر. به دست آوردن پایگاه مستحکم مردمی.

امام هم ولایتعهدی را بی شرط و شروط نپذیرفت و برای خود شروطی گذاشت. از جمله این که امام فرمود: «من در کارها مداخله نمی‌کنم.» این شرط امام برای قبول ولایتعهدی بود. از این رو امام به صورت عملی خودش را از مشارکت در کارهای حکومتی مبری دانست.

مراسم روز عید سعید فطر

مسأله نماز عید فطر یکی از رخداد های مهم زندگی امام علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، پس از مسأله ولایتعهدی است. اهمیت این موضوع تا آنجا است که مأمون به صورت آشکار در برابر آن عکس العمل نشان داد و رازی را که همواره در مخفی نگه داشتن آن می‌کوشید نا خواسته افشا کرد. در تاریخ آمده است که:

هنگامی که عید سعید فطر فرا رسید، مأمون به دلیل بیماری یا دلایل دیگری به علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، پیغام داد تا نماز عید را بر پا کند. امام به فرستاده مأمون گفت به مأمون بگو شما شرایطی را که میان خودمان قرار کرده ایم می‌دانید؛ پس مرا از اقامه نماز معذور دارید.

[سرانجام] در نتیجه پافشاری های خلیفه، امام این پیشنهاد را پذیرفت ولی باز هم با قید و شرط. شرط امام این بود که نماز را با شیوه رسول الله، صلی الله علیه و آله، و امیر المومنین علی، علیه السلام، بجا آورد. مأمون شرط را پذیرفت و گفت هر طور مایل هستند بیرون آیند. تا این که سرانجام روز عید فرا رسید. مردم از ابتدای صبح هنوز آفتاب طلوع نکرده در کنار خانه امام دسته دسته می‌آمدند و تجمع می‌کردند. دستگاه خلافت تشریفات کاخ همه تلاش خود را صرف می‌کردند تا این مراسم از نظر ظاهری بسیار پرشکوه و سلطنتی جلوه کند.

امام از منزل بیرون آمد و همه چشمهایی که به خانه امام دوخته شده بودند منظره ای شگفت انگیز مشاهده کردند. امام در حالی که خود را خوشبو کرده و ردایی بر دوش انداخته بود برای اقامه نماز بیرون آمد. ایشان امامه سفیدی بر سر بسته بود و دو طرف آن از سر و پشت گردنش آویزان بود. عصایی بر دست داشت و با پای برهنه گامهایش را با طمأنینه و وقار بر می‌داشت. اصحاب امام با مشاهده چنین وضعیتی به تبعیت از امام، خودشان را به همان شکل در آورده و به تبع ایشان تکبیر سر می‌دادند. به ناچار سواره نظام و مقام های حکومتی نیز از اسب های خود پیاده شدند و با کندن کفش های خود فریاد تکبیر سردادند. این وضعیت از یک سو و گریه شوق مردم از سوی دیگر فضای بی نظیری را بر شهر مرو حاکم کرده بود. امام در جلوی حیاط خانه تکبیر دوم را گفت و جمعیت حاضر همک صدا تکرار کردند: الله اکبر. شخصیت ها و بزرگان لشکری و کشوری که مجهز و مسلح بودند، دیدند ظاهر وارسته آنها هیچ شباهتی به ولیعهد مسلمین ندارد و این رویارویی رسوایی است و بی آبرویی.

فضل ابن سهل که دید اگر امام با چنین وضعیتی خود را به محل نماز برساند و سپس بخواد با مردم سخن بگوید، مردم شهر مرو از خواب غفلت بیدار شده، حادثه ای برای حکومت رخ خواهد داد با سرعت هرچه تمام خود را به مأمون رساند و گفت:

اگر امام با همین وضع به محل برسد آشوب به پا خواهد شد و ما همه از جان خویش بیمناک هستیم.

مأمون بی درنگ دستور داد امام را از نیمه راه باز گردانند. از این رو به امام گفتند ما می‌دانستیم که شما را به زحمت انداختیم و دوست نداریم رنجی به شما برسد. پس بازگردید و همان کسی که پیش از این با مردم نماز می‌خوانده نماز را برگزار خواهد کرد.

امام کفش هایش را پوشید و بر مرکب خویش سوار شد و به خانه برگشت در بازگشت با اندوه بسیار می‌فرمود: خدایا اگر گشایش من از وضعیت کنونی ام به مرگ من است هم اینک در آن تعجیل فرما.

مأمون پس از این قضیه بسیار ترسید و حکومت خود را با وجود امام در خطر دید. پس سیاستی جدید را در پیش گرفت. فضل ابن سهل وزیر و فرمانده نیروهای مسلح مأمون نخستین قربانی این سیاست جدید بود. اما تنها این مأمون را راضی نمی‌کرد. او به دنبال از بین بردن مسأله ولایتعهدی بود نه فضل ابن سهل، پس باید منتظر اتفاقات جدیدی بود. پاک کردن مسأله ولایتعهدی هم به هیچ راهی تا زمان وجود امام ممکن نمی‌شد. پس در نگاه مأمون یگانه راه حل، حذف امام رضا علیه‌السلام، بود.

اما چگونه می‌توانست رسماً و آشکارا امام را بکشد یا او را به خیانت به دستگاه حکومتی متهم و یا شیوه قتل فضل را دوباره به کار گیرد. هیچ یک از اینها با تدبیر سیاسی مأمون سازگار نبود. کسی نمی‌دانست مأمون چه می‌کند ولی برای همه تحلیلگران روشن بود که مأمون چند اصل را زیر نظر گرفت:

الف. از میان بردن امام برای پایان دادن به مسأله ولایتعهدی.

ب. دور نگاه داشتن دامان خود از قتل امام.

ج. استفاده سیاسی جدید در حد امکان از رحلت امام.
و سرانجام چنین شد. مأمون کار خود را کرد و امام را به شهادت رساند. امام رفت و ملتی را داغدار غم خویش ساخت.
گر جان طلبی به کوی جانانه بیا از عقل برون شو و چو دیوانه بیا
شمع رخ دوست در خراسان سوزد ای سوخته دل بسان پروانه بیا